اصول: استصحاب، جلسه 92: چهارشنبه 18/12/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر تفاوت بین اماره و اصل عملی بود که این تفاوت باعث شده که اماره مثبتاتش حجت باشد، اصل عملی مثبتاتش حجت نباشد. مرحوم آخوند می‌فرمودند که اماره چون حکایت می‌کند علاوه بر مؤدّا از لوازم و ملزومات و ملازمات مؤدّا هم حکایت می‌کند به دلیل حجیت اماره از این جهت که اماره حاکی هست و حکایت دارد آن را حجت کرده اطلاق دلیل حجیت اقتضاء می‌کند که تمام جهات حکایتش را حجت باشد. مرحوم نایینی اشکال کرده بودند که حکایت فرع قصد است و تا متکلم قصد نداشته باشد این حکایت صورت نمی‌گیرد، بنابراین اینجا ما نمی‌توانیم بگوییم همۀ لوازم چه لوازم بیّن بالمعنی الاخص، چه لوازم بیّن بالمعنی الاعم، چه لوازم غیر بیّن همه‌اش بار می‌شود. خب حالا این را در جلسۀ قبل توضیح دادم که عمده بحث این نیست که لوازم بیّن بالمعنی الاخص باشد یا نباشد. بحث این است که باید گوینده و مقصود بالافهام‌ها اینها به این ملازمه معترف باشند تا بشود غرض از حکایت تفهیم این ملازمه هم باشد. حالا آن بحث. حالا جنبه‌های شکلی بحث هست خیلی مهم نیست. ولی اصل بحث این هست که به نظر می‌رسد که این اشکال درش خلطی هست بین حکایتی که به شخص نسبت داده می‌شود و حکایتی که به اماره نسبت داده می‌شود. یک موقعی من متکلم حاکی هستم، مخبر هستم، خب من فقط نسبت به مؤدا و لوازم مثلاً بیّن بالمعنی الاخص‌اش حکایت می‌کنم. ولی بحث سر حکایة الخبر است، حکایة الامارة است، و اصلاً این بحث حکایتی که مربوط به شخص هست در مطلق امارات نیست. امارات بعضی‌هایشان یکی از امارات خبر واحد است. مرحوم آخوند بحثش اختصاص ندارد به خصوص خبر واحد که می‌گویید خبر واحد خبر می‌دهد، اشکال می‌کنید که خبر متفرّع است بر این‌که مخبر ملتفت باشد به این ملازمه و الا اگر ملتفت به این ملازمه نباشد این اِخبار مخبر نیست. خب بحث سر این است که فرض کنید که امارات دیگر، ظهور خب یک اماره است. این اماره چیز که نیست، به اصطلاح شخصی پشت این اماره نیست که آن را اقامه کرده باشد. شهرت که یک اماره هست. خود شهرت، خود ظهور اینها حکایت دارد مرحوم آخوند می‌گوید. حکایت دارد یعنی چی؟ یعنی کاشفیت دارد. این کاشفیت داشتن غیر از حکایتی هست که من گوینده حکایت می‌کنم. این خلط بین این دو تاست. بله در بحث خبر برای این‌که خبر اماریت داشته باشد متکلم باید نسبت به مؤدایش اراده داشته باشد. کسی که یک جمله‌ای را می‌گوید از باب شوخی و طنز دیگر کاشفیت ندارد این درست است. ولی اگر کسی نسبت به مؤدای خبر، نسبت به آن اراده داشته باشد خبرش کاشفیت دارد هم نسبت به مؤدا و هم نسبت به لوازم مودّا. این که مورد صحبت ایشان هست آن این است که حکایة الخبر حجة. حالا من عبارت، در کفایة این عبارتش هم استفاده می‌شود یک قدری کسی دقت کند در عبارت‌های حاشیه که عبارت کفایه را دیروز خواندم. عبارت‌های حاشیۀ رسائل خیلی روشن‌تر هست در این معنایی که عرض می‌کنم. حالا ایشان خب یک جا، علاوه بر این‌که بعضی جاها تعبیر می‌کند:

«فرق‏ بين‏ التّنزيل‏ في‏ مورد الأمارات و مورد الأصول التّعبديّة، و هو أنّ الأمارة تكون حاكية من الواسطة، كما تكون حاكية عن ذيها»

خود اماره را می‌گوید حاکی است، غیر از این‌که اینجا یک همچین عبارتی دارد، بعد در ضمن بحث‌های مفصلی که می‌کند حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌هایش بشوم، می‌گوید:

«أمّا ترتيب الأثر مطلقا و لو كان بالواسطة في الطّرق و الأمارات فإنّما هو لأجل أنّ مفاد دليل اعتبارها لزوم الأخذ بتمام ما هي حاكية و كاشفة عنه من المؤدّى بأطرافه من ملزومه و ملازمه و لازمه، و ترتيب الأثر الشّرعي على كلّ واحد منه،»

که این شکلی تعبیر می‌کند. بعد باز دوباره می‌گوید: بخلاف دلیل

شاگرد: تا اینجا می‌رسد کفایة

استاد: نه، کاشفة عبارت کفایه هم دارد؟

شاگرد: نه این‌که کاشف

استاد: نه کلمۀ کاشفةً را به کار برده، این‌که می‌خواهم رویش تکیه بکنم کلمۀ کاشفة. چیز فقط بحث حاکیةً امثال اینها، مشیر، یشیر. کلمۀ یشیر هم داشت که هر دوی اینها ممکن است مربوط به متکلم باشد، مخبر باشد. چون مخبر حاکی است، مخبر مشیر است، ولی مخبر کاشف است آن خب چیزتر است. باز این مطلب را. این کلمۀ کاشفةً را که در حاشیۀ رسائل آورده خیلی بحث را روشن‌تر می‌کند که مراد چی هست. اینجا حالا یک نکته‌ای را عرض بکنم مرحوم آقای صدر یک مبنایی دارند در بحث فرق بین اصل عملی و امارات. من اجمالش را الآن عرض می‌کنم به خاطر یک حاشیه‌ای که آقای هاشمی اینجا زده. آقای صدر می‌فرمایند که اماره آن چیزی هست که در آن فقط قوت احتمال در نظر گرفته بشود. یعنی حجیتش به خاطر قوت احتمالی هست که در آن وجود دارد، به ملاحظۀ احتمال. ولی اصل عملی به ملاحظۀ قوت محتمل هست. قوت محتمل هست یا به ملاحظۀ یک سری امور ذاتی که در خود آن اصل عملی هست. گاهی اوقات. مثلاً استصحاب حجیتش به جهت کاشفیت و درجۀ کشفش نیست. حالا این ۳ قسم را من اوّل بگویم. ببینید این‌که خبر واحد چرا حجت است که اماره است، می‌گویند اماره آن چیزی هست که طریقیت صرفه علت حجیتش بوده، فقط چون کاشفیت در آن مطرح هست آن حجت قرار گرفته. اما مثلاً اصالة الحلّ، اصالة الاحتیاط، اینها چرا حجت شده؟ به خاطر این‌که شارع حلّیت برایش مهم بوده، برای این‌که مصلحت ترخیصیه‌ای که در حلیت هست از دستش نرود در جایی که دوران امر بین این هست که نمی‌دانیم حکم واقعی وجوبی هست یا حکم واقعی ترخیصی هست شارع ترخیص می‌دهد، یعنی در واقع مصلحت ترخیصی را مقدم می‌دارد بر مصلحت الزامی. این مصلحت ترخیصی و الزامی آن مربوط به محتمل ماست، یعنی اگر محتمل ما علتی که شارع مقدس اینجا گفته احتمال حرمت را دیگر به آن اعتنا نکن. چرا به احتمال حرمت اعتنا نکن؟ به خاطر این‌که مصلحتی که در حلیت وجود دارد که آن هم محتمل هست آن مصلحت ؟؟؟ ۱۴:۳۶ این هم یک جور. این اصل عملیۀ صرفه است.

یک جور دیگر این هست که این دو تا جهات نفسی ملاحظه می‌شود. یعنی چی؟ مثلاً فرض کنید که ما اصلی داریم به نام اصل فراغ. این اصل فراغ آن چیزی که باعث شده که قاعدۀ فراغ اجرا بشود خود همین که شما از عمل فارغ شدید، گذشته‌ها گذشته، فارغ شدن از عمل. حالا یک موقعی ما قاعدۀ فراغ را اماره می‌دانیم، هو حین یتوضاء اذکر منه حین یشک، آن یک حرف دیگر است. نه اگر آن را اماره هم ندانیم، اصل عملی بدانیم این‌که شارع مقدس یک کاری تمام شده بخواهد مکلف دوباره عمل را از سر بگیرد خود همین یک دشواری‌هایی دارد یک چیزی دارد، فارغ شدن از عمل دخالت دارد در این عمل. بنابراین اگر قاعدۀ فراغ، مثلاً یک لازمه‌ای داشته باشد این بار نمی‌شود. شما بعد از نماز نمی‌دانید نمازتان را با وضو خواندید یا با وضو نخواندید. آقایان چی می‌گویند؟ می‌گویند آن نمازی که خواندید، آن نماز صحیح است ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرید. علتش این است که فراغ که یک جنبۀ نفسی هست، جنبۀ طریقی صرف نیست. همین که نسبت به آن عمل فراغ حاصل شده، از آن فارغ شدیم و شک ما بعد از فراغ ایجاد شده دخالت دارد. بنابراین شارع مقدس می‌گوید اگر بعد از عمل شک کنید که آن عمل انجام شده، عمل صحیح هست یا صحیح نیست شما ترتیب اثر به شکت نده. از این استفاده نمی‌شود ملازمات آن فراغ هم حجت است. چون آن ملازمات آن نکتۀ فراغ در آن نیست دیگر. یک نکته‌ای ممکن است اینجا باشد که آن نکته اختصاص داشته باشد به مؤدّا. مگر این که آن نکته، نکته‌ای باشد که مؤدّا را هم بگیرد و الا نکتۀ نفسی که وجود داشته باشد که اختصاص داشته باشد به مؤدّا طبیعتاً موارد دیگر را نمی‌گیرد. در استصحاب هم می‌گویند ممکن است استصحاب از این باب هست که شارع نمی‌خواهد یک نوع تزلزلی در رفتارها ایجاد بشود، نظم اجتماعی. ما قبلاً این را چیز کردیم، استصحاب ممکن است نکته‌اش این باشد که شارع می‌گوید شما یک کاری که به آن عادت کردید ادامه بدهید. هی از این شاخه به آن شاخه نپرید، خود همین تزلزل عملی خودش مطلوب نیست. شارع مقدس به خاطر همین در مواردی که شک حاصل می‌شود می‌گوید آن یقین سابق را ادامه بده. خب اگر نکتۀ حجیت استصحاب این نکتۀ نفسی باشد، نتیجه‌اش این می‌شود که مثبتاتش حجت نیست دیگر. چون نسبت به مثبتات حالت سابقه ندارد، این را توجه داشته باشید. اگر مثبتات حالت سابقه داشته باشد که خودش استصحاب می‌شود. پس بنابراین این که حالت سابقۀ شیء بوده و من دارم همان رفتاری را که تا حالا می‌کردم همان را دارم ادامه می‌دهم این خودش دخالت دارد در حجیت استصحاب. بنابراین حجیت استصحاب ولو در آن قوت احتمال دخالت ندارد، قوت اماره نیست، قوت محتمل هم صرفاً نیست چون استصحاب ممکن است حکمش الزامی باشد، ممکن است حکمش استحبابی باشد، یک سنخ حکم خاصی نیست که آن سنخ حکم خاص برای شارع موضوعیت داشته باشد، بلکه ممکن است به حکم وجوبی تعلق بگیرد، ممکن است به حکم غیر وجوبی تعلق بگیرد. پس بنابراین حجیت استصحاب به ملاحظۀ نوعیت آن حکم محتمل نیست که آن حکم محتمل به چه شکل است. بلکه یک جهات نفسانیه‌ای در آن می‌تواند دخالت داشته باشد که عرض کردم یکی از جهات نفسانی که خیلی مهم هم در استصحاب هست به نظر می‌رسد عقلا هم ولو استصحاب را حجت نمی‌دانند ذاتاً به نظر ما، ولی اگر حجت بدانند، با حجیت استصحاب استنکار نمی‌کنند. حجیت استصحاب را منکر نمی‌دانند، خلاف ارتکازشان نیست. می‌گویند خب یک دستگاهی را که شما چیز کردید تا وقتی که هنوز، آدم مثلاً زمستان که می‌شود تا هنوز خیلی سرد نشده وسائل گرمایی استفاده نمی‌کند. از آن طرف تا هنوز مطمئن نشده که سرما نرفته وسائل گرمایی را جمع نمی‌کند. علتش این است هر روز که نمی‌شود که این وسائل بخاری گذاشت، بخاری جمع کرد؛ بخاری گذاشت، بخاری جمع کرد؛ این است که تا وقتی که انسان مطمئن بشود که دیگر بخاری لازم است بخاری را ادامه می‌دهد. مگر بعضی جاها بچه داشته باشد که اهمیت محتمل در حدی باشد که بچه ممکن است سرما بخورد و امثال اینها، احتمالش هم باعث می‌شود که از همان اوّل بخاری بگذارد. ولی به‌طور متعارف خیلی وقت‌ها نفس ادامه دادن رفتاری که با آن مأنوس بوده خودش یک مطلوبیتی دارد. یک نوع نظم و انسجام اجتماعی ایجاد می‌کند. این می‌تواند نکتۀ حجیت استصحاب باشد که یک نوع نظم در زندگی‌ها ایجاد می‌کند از باب انتظام امور اجتماع باشد. خب ایشان اینجوری فرق می‌گذارد که یک موقعی فقط قوت احتمال و نکات احتمال مطرح است می‌شود اماره. فقط قوت محتمل مطرح است می‌شود اصل عملی آن قسم اوّل اماره، این می‌شود اصل عملی و یا هر دو با هم. هم قوت احتمال هم قوت محتمل آن هم مطرح باشد باز هم اصل عملی است یا در جایی که نکات جانبی، نکات نفسی دیگر که به طریقیت شیء ربطی ندارد آنها هم دخالت داشته باشد در حجیت یک اصل آن هم اصل عملی است. این چکیدۀ فرمایش مرحوم آقای صدر است که حالا مفصل است که من وارد تفصیلش نمی‌شوم.

آقای هاشمی اینجا یک حاشیه‌ای مطرح می‌کنند می‌گویند در خبر واحد و شهرت اینجور نیست که فقط درجۀ احتمال دخالت داشته باشد. این‌که خبر بودن خبر هم دخالت دارد، عبارت ایشان را من بخوانم.

شاگرد: در امور اعتباری فرمودید که عقلا استصحاب را جاری می‌کنند.

استاد: بله، نه. حالا آن که در یک مورد خاصی است آن هیچی. نه به‌طور چیز کلی می‌خواهم بگویم. و الا آن موارد. آقای هاشمی می‌گویند:

«لا ينبغي‏ الإشكال‏ في‏ ان‏ الأمارات‏ و الطرق قد أخذ في حجيتها نكات ذاتية أيضا من قبيل كونها ظهورا أو اخبارا من ثقة و لهذا لا يمكن أن يتعدى إلى كاشف آخر ربما يفترض فيه نفس المرتبة من درجة الكشف الشخصي أو النوعيّ»

می‌گوید فرض کنید یک چیزی باشد از یک امارۀ دیگری از این اماره همان مقدار درجۀ کشفی که در خبر واحد هست یا در شهرت هست حالا در کشف شخصی، کشف نوعی داشته باشد آن حجت نیست. حجیت مربوط به این چیز دخالت دارد، خبر بودن.

«و ليس ذلك إلّا من جهة أخذ خصوصية ذاتية في الحجية من قبيل غلبة حصول هذا الكاشف»

این‌که این کاشف خیلی متعارف هست و امثال اینها.

«أو معهوديته لدى العقلاء»

خبر واحد خیلی، همین‌که معمولاً این اماره، امارۀ معهودی هست نزد عقلا یا غالباً عقلا این اماره در نزدشان وجود دارد.

«أو إمكان» بعد بقیۀ توضیحاتی که دارد. بعد بحث را ادامه دارد که من به ادامۀ بحثشان کار ندارم. این کلامی که آقای هاشمی اشکال کرده این کلام به کلام مرحوم آخوند اشکال وارد نمی‌شود. مرحوم آخوند در امارات صرف کاشفیت را کافی نمی‌داند. کاشفیت خبر را شرط می‌کند. می‌گوید خبر حجت است در تمام چیزهایی که خبر از آنها کشف می‌کند و بحث ایشان این است که خبر همچنان که از مؤدّا کشف می‌کند از لوازم و ملزومات و ملازماتش هم کشف می‌کند. پس دخالت دارد خصوصیت خبریت یا دخالت دارد خصوصیت شهرت ولی تمام ما هو الخبر حاکیةً عنه حجت است. تمام ما هو الخبر حاکیة عنه. این است که در عبارت‌هایش اگر دقت بکنید در این عبارت تأکید می‌کند که خبر اماره حجیتش در جمیع بما هی کاشفةٌ عنه. این مطلب را مرحوم آقای حاج شیخ در درر روشن‌تر بیان کرده، با تأکید بیشتری بیان کرده و آن من عبارت درر را هم آوردم، عبارت درر هم همین مطلب مرحوم آخوند دارد ولی عبارت را یک کمی واضح‌تر کرده تأکیدی که در کلام. اصلاً کلام مرحوم آخوند هم همین مطلب استفاده می‌شود ولی مرحوم آقای حاج شیخ این را بیشتر تأکید کرده.

شاگرد: شهید صدر این را مفروض نگرفته؟ این قیدی که می‌فرمایید؟

استاد: نه، می‌گوید جهت ذاتی اصلاً دخالت ندارد.

شاگرد: تصریح می‌کند؟

استاد: بله. اصلاً فارق می‌خواهد بگذارد. می‌گوید طریقیت صرفه.

شاگرد: یعنی ملتزم می‌شود به این‌که جایی امارات دیگر

استاد: حالا دیگر وارد این‌که این نقض را چجور جواب بدهد اینها نشده. بعد می‌گوید سؤال سر این هست که فرق بین طرق امارات و. چرا در استصحاب لوازم شرعیه‌ای که با واسطه است اثبات می‌شود یا نمی‌شود، با واسطۀ عقلیه هست اثبات نمی‌شود ولی در طرق امارات اثبات می‌شود یک بحث مفصلی هست. می‌گوید:

«الوجه في ذلك ان‏ الطرق‏ و الامارات‏ انما اعتبرت من جهة كشفها عن الواقع و افادتها الظن النوعى به، و لا اشكال في ان ما يكشف عن الملزوم يكشف عن اللازم بعد العلم بالملازمة، فالظن النوعى المتعلق باللازم ظن حاصل من تلك الامارة،»

تکیه می‌کند، باید ظن حاصل من تلک الامارة باشد.

«و دليل حجيتها دل على اعتبار الظن النوعى الحاصل منها»

این را تأکید که می‌کند اشاره به همین است. شما نگویید که همین درجۀ کشف اگر برای یک امارۀ دیگری باشد باید حجت باشد، می‌گوید نه، این خصوصیت اماره دخالت دارد، ولی همۀ آن چیزی که این امارۀ خاص از آن کشف می‌کند همین آن حجت است. بعداً در بعضی جاهای دیگر هم باز روی این مطلب.

«بل دليل الحجية يشمل الكشف الحاصل من تلك الامارة»

چند بار در این مطلب هی تکرار می‌کند. کشفی که الحاصل من تلک الامارة است. مرحوم آخوند هم همین را دارد، می‌گوید بما هی کاشفةٌ عنه. می‌گوید اماره حجت است فی جمیع ما هی کاشفةٌ عنه. ما هی کاشفةٌ عنه یعنی این امارۀ خاصه کاشفةٌ عنه. ولی این تأکید که در کلام مرحوم حاج شیخ هست در کلام مرحوم آخوند نیست ولی مطلبشان یکی است. بنابراین این مطلب، این اشکالی که مرحوم آقای هاشمی به مرحوم آقای صدر کردند که حجیت اماره درش طریقیت محض است معتبر نیست. خود اماره هم دخالت دارد. این جوابش در واقع با این بیان روشن می‌شود که نه، یعنی این اشکال به آقای صدر وارد است ولی این اشکال به آقای آخوند و من تبع‌اش که مرحوم حاج شیخ باشد وارد نیست و ایشان می‌گوید اطلاق دلیل حجیت اقتضاء می‌کند که در تمام ماهی حاکیةٌ عنه حجت باشد، به اطلاق هم تمسک می‌کنند، این محصل فرمایش این بزرگان. حالا اجازه بدهید بقیۀ بحث را در جلسۀ آیند دنبال کنیم.

من یک نکته‌ای فقط اشاره بکنم من تصور می‌کنم اصلاً کل چینش این بحث در کلمات آقایان یک چینش نامناسبی است، این مدل بحث‌هایی که اینها آقایان مطرح می‌کنند به این شکل که اماره را ما وجه حجیتش را چی بدانیم، نمی‌دانم بحث‌های مختلفی که هست این را، اصلاً سبک بحث باید به نظر من تغییر کند. حالا این را ان شاء الله در جلسۀ بعد توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان